

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

اشاره شیخ به بیان مطلبی از مبسوط شیخ الطائفه است چون شیخ طوسی فرموده است الذي اقوله ان الاستفاضه اذا بلغ الى حد يوجب العلم فانه يثبت الولاية بها و ان لم يبلغ لم يثبت

گرچه شیخ اثبات وقف و نکاح و عتق به استفاضه که حتی موجب ظن متقارب باشد ممکن می داند ولی آن به جهت نص است نه به جهت ضابطه کلی در مسأله.

پس شیخ اعظم در مورد نصب قاضی از سوی امام می فرماید این به سهولت قابل اثبات است یا به گواهی عدلین یا با استفاضه مفید علم اثبات می شود یا به سماع از امام و در استفاضه هم این طور نیست که بگوییم علم آور بودن آن مشکل است این هم آسان است. ایشان می فرماید استفاضه گاهی محفوف به قرائنی است که این قرائن هم خودش کمک می کند مثل این که شخص منصوب هم خودش تصدیق می کند، خود ادعای قضاء از سوی شخصی یکی از قرائنی است که به علم آور بودن استفاضه کمک می کند چون بالاخره یک نفر چطور جرأت می کند در یک حکومت کذباً ادعای سمت قضاء بکند؟ معلوم است وقتی خلاف باشد و به تعبیر امروزی ها لو برود با او برخورد شدیدی صورت می گیرد.

شیخ می گوید حتی فقط اگر ادعای فرد را هم داشته باشیم ممکن است آن فرد انسانی باشد که ادعای خودش هم علم آور باشد چه رسد به این که استفاضه هم در کنارش باشد.

خود شیخ طوسی در مبسوط ج 8 ص 86 به این مطلب پرداخته اند.

این که فقها فرموده اند اگر نصب قاضی به استفاضه موجب علم ثابت شود حجت است بازگشت این به همان حجیت علم است، علم یقینی و منطقی که حاصل شود موجب می شود که عقلاً حجت باشد انما الکلام که علم

منطقی باید ناشی از تراکم ظنون باشد یا ضرورتی ندارد؟ گرچه برخی این طور گفته اند که حتما باید ناشی از تراکم ظنون باشد ولی به نظر می رسد چنین نیست مثل این که برخی گفته اند الیقین هو الذی حصل بسبب تعاقب الامارات الکثیره و ترادفها حتی بلغ المجموع الی افاده الجزم یک صورت از علم یقینی است نه این که علم یقینی الا و لابد باید ناشی از تراکم ظنون باشد. شیخ اعظم هم به همین تمایل دارند چون فرمودند کسی که مدعی قضاء هست ممکن است کسی باشد که از ادعای نصبش به یقین برسیم.

اگر تراکم ظنون هم بود صورت دیگری است چون ممکن است از تک تک ظنون به علم نرسیم ولی از تراکم آنها به علم برسیم در معنای علم منطقی و یقینی.

این خیلی محل گفتگو نیست اما نسبت به این که استفاضه علم آور نباشد به معنای منطقی کلمه بلکه موجب ظن متأخم به علم بشود چطور؟ در ظن متأخم احتمال خلاف مطرح است ولی با این وجود برخی از فقها فرمودند این علم متأخم قام مقام علم المنطقی و قام مقام الیقین و در حقیقت گرچه علمی یقینی نیست ولی شارع آن را در مقام کاشفیت به حکم علم یقینی قرار داده است. مرحوم سید مجاهد در مفاتیح الاصول ص 329 این مطلب را فرموده است.

مرحوم فاضل مقداد در کنز العرفان که آیه شریفه را بحث می کنند «فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الی الکفار» زنانی از مکه بعد از هجرت به مدینه می آمدند که خدا دستور می دهد اگر اختبار کردید این ها مؤمنه شده اند نباید آنها را به سمت کفار در مکه برگردانید! این علمتموهن آیا علم الیقین مراد است یا علم عادی و عرفی مراد است؟ جناب فاضل مقداد می فرماید در ذیل آیه: اراد ظن المتآخم للعلم لا العلم حقیقه فانه غیر ممکن و عبر عن الظن بالعلم ایذانا بانه کهو فی وجوب العمل به کنز العرفان ج 1 ص 382

شاید به ایشان اشکال شود چطور از ظن مراد به علم شده است؟ ایشان می فرماید در مقام اذن جعل قائم مقام برای علم یقینی شده است چون یقینا ما می دانیم منظور از این علم ظن متأخم است.

فقها از ظن متأخم به علم به عنوان علم عرفی یاد کرده اند و اسم ظن را نیآورده اند، مرحوم فاضل جواد عاملی در مفتاح الکرامه ج 10 ص 44 می فرماید: ان الظن المتآخم للعلم علم عرفی فصحیح لهم (للفقها) ان يطلقوا علیه تارة اسم العلم و اخرى اسم الظن.

شیخ محدث در وسائل الشیعه هم می فرمایند والمراد من العلم ما یشمل العادی و بابه واسع وهو من جمله الیقینیات و لا یطلق علیه الظن لغتا و لا عرفا و لا شرعا ج 27 ص 31.

شیخ طوسی گرچه در مبسوط آن بیان را داشتند ولی در برخی آثارشان دارند در حجیت علم سکون نفس کفایت می کند العلم ما اقتضى سکون النفس الی ما يتناوله . کتاب الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد ص 89

به نظر می رسد تعبیر درست برای علم عادی همان اطمینان است، بگوییم علم یقینی حجت است و اطمینان النفس هم حجت است گرچه در معنای علم یقینی علم نیست مع الوصف حجیت دارد. آن وقت این کلام پیش می آید که در این صورت بر مبنای شخصی است یا نوعی؟

**و الحمد لله رب العالمین**